نیم نگاهی به شعر«مهتاب»نیما یوشیج‏ و«شبتاب»کلیله و دمنه

نصرت الدین محمدی کرسفی

1-

درآمد

آیا شعر«مهتاب»سایه روشنی‏ست،از حکایت تمثیلی«شبتاب»در کتاب معروف‏ کلیله و دمنه،آن‏گاه که در مخیله‏ی نیما یوشیج باز آفریده می‏شود؟باز آفرینی‏ داستان‏های کهن چنان که در شعر«حسنک‏ امین»(به اقتفای«حسنک وزیر»تاریخ‏ بیهقی«ویژه‏نامه‏ی بیهقی»(حافظ شماره‏ی‏ 30)آمده بود،کاری کارستان و شایان است؛ اما این بازآفرینی‏ها همیشه آشکار نیست.

وقتی شعر«مهتاب»نیما یوشیج را با حکایت تمثیلی«شبتاب»از کتاب کلیله و دمنه مقایسه می‏کنیم،تشابهات فراوانی‏ میان این دو اثر ادبی خودنمایی می‏کند. به نظر نمی‏رسد این نزدیکی و مشابهت‏ها چیزی از نوع«تراود»بوده باشد.به احتمال‏ زیاد،نیما تحت تأثیر این حکایت بوده است. در این‏جا حکایت«شبتاب»نقل می‏شود تا زمینه‏ی داوری و مقایسه فراهم آید:

«چون شاه سیارگان به افق مغرب‏ خرامید و جمال جهان‏آرای را به نقاب ظلام‏ بپوشانید،سپاه زنگ به غیبت او بر لشکر روم چیره گشت و شبی چون کار عاصی روز محشر درآمد.باد شمال عنان گشاده و رکاب‏ گران کرده بر بوزنگان شبیخون درآورد. بیچارگان از سرما رنجور شدند.پناهی‏ می‏جستند،ناگاه یراعه‏یی دیدند در طرفی‏ افکنده،گمان بردند که آتش است.هیزم بر آن نهادند،می‏دمیدند.برابر ایشان مرغی‏ بود بر درخت و بانگ می‏کرد که:آن آتش‏ نیست.البته بدو التفات نمی‏کردند.در این‏ میان مردی آن‏جا رسید،مرغ را گفت:رنج‏ مبر که به گفتار تو یار نباشند و تو رنجور گردی...مرغ سخن وی نشنود و از درخت‏ فروآمد تا بوزنگان را حدیث یراعه بهتر معلوم کند.بگرفتند و سرش جدا کردند».1

اگر نوع ادبی،قالب سخن،درون‏مایه و نوع نگاه پدیدآورندگان این دو اثر ادبی را به‏ یک‏سو نهیم،همانندی‏های زیادی در زمینه‏ی شخصیت‏پردازی،زمینه‏ی فضا و جوّ،حوادث و تجارب و گفت‏وگوها و... مشاهده می‏شود که در زیر به پاره‏یی از آن‏ها برای داوری خوانندگان ماهنامه‏ی حافظ اشاره می‏شود:

2-شخصیت‏ها

1-1-اولین چیزی که در مقایسه‏ی این‏ دو اثر ادبی،جلب توجه می‏کند،همانندی‏ شخصیت‏ها و قهرمانان است.گرچه در شعر نباید به شناخت عناصر داستان پرداخت، لکن در جهت مقایسه‏ی هرچه بهتر و پیدا کردن رگ و ریشه‏های تأثیر و تأثر این دو اثر،می‏توان به آن اشاره کرد.شعر«مهتاب» تابلوی نقاشی زندگی نیما و عصر و زمانه‏ اوست.مردی که در شب زاده می‏شود،در انتظار صبح در دل شب می‏ماند و می‏پاید. در نهایت با پای آبله بسته می‏رود.نیما و مرغ داستان«شبتاب»بسیار به هم می‏مانند. آن مرغ نیز مثل نیما تلاش می‏کند تا بوزینه‏ها را به آتش واقعی راهنمون شود و از توجه به شبتاب و دمیدن بر آن،بازدارد.هر دو،چه نیما و یا مرغ شاخسار خود را مسوول‏ بیداری می‏دانند.و در این راه دین بزرگی‏ بر گردن خویش احساس می‏کنند.احساس‏ مسوولیتی از آن دست که برای ادایش‏ می‏توان از جان‏مایه گذاشت.همان‏گونه که‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) در پایان زندگی هر دو،این معنا را در می‏یابیم که هر دو خود را قربانی اعتقاد راستین و مسوولیت پیامبر گونه می‏سازند. درد اجتماع و دیگران،درد آزادی‏خواهی و بیدارسازی،درد امر به معروف و نهی از منکر،درد یک روح بیدار و پاک در وجود هر دو جوانه می‏زند،می‏روید و می‏بالد و سرانجام آن دو را قربانی خویش می‏سازد. بنابراین نقش نیما و مرغ در این دو اثر یکسان است.

1-2-مردم هیچ‏گاه،آن‏گونه که نیما می‏خواهد،او را در نمی‏یابند.و در طول پنج‏ دهه‏ی عمر او که با نماد«شب»از آن یاد می‏شود،مردم همیشه در خواب‏اند.و شب‏ عمر او به پایان می‏رسد،ولی خبری از بیداری آن‏ها به میان نمی‏آید.و غم آن‏ خفتگان،خواب در چشم ترش می‏شکند و «صبح»را به هم‏دردی او وا می‏دارد.در حکایت«شبتاب»هم بوزینه‏ها هیچ توجهی‏ به«مرغ»ندارند،و فرید او به خودش باز می‏گردد.در هر دو اثر،مردم و بوزینه‏ها سرشان در لاکشان خزیده است،و توجهی به‏ فراخوان فریادگر آزادی نمی‏کنند.هیچ‏ احساس مسوولیتی در قبال سرنوشت‏ خویش ندارند.آن‏جا بوزینه‏ها در آتش‏ می‏دمند و این‏جا مردم در خواب به سر می‏برند.و این هر دو یک معناست در دو تعبیر و اصولا مردمی که پیامبر و هدایت‏گر زمان خویش را نشناسند و از او تبعیت نکنند بی‏شباهت به بوزینه نخواهند بود.از این روی مردمی که در شعر«مهتاب»به‏ آن‏ها اشاره رفته،با بوزینه‏های حکایت‏ «شبتاب»در یک طراز قرار می‏گیرند و هر دو سرمازدگان زمانه‏اند.

1-3-در شعر«مهتاب»،«صبح»در حالت Oersonification ،هم‏دم و غم‏خوار نیما است.و از او می‏خواهد با دم مسیحایی‏ صبح،خواب زندگان شب را بیدار سازد.و در این‏باره(یعنی بیداری مردم)،حتمی در کار نیست.چرا که صبح هم از بیداری مردم‏ ناامید است و نیما را یاری می‏کند.در داستان«شبتاب»نیز،مرد راهگذر،یاری‏گر و غم‏خوار مرغ است و از او می‏خواهد که‏ برای بیداری بوزینه‏ها سعی نکند چرا که‏ گوششان بدهکار فریاد مرغ نخواهد بود. بنابراین صبح نگران بیداری مردم است مثل‏ نیما،و مرد راهگذر هم ناامید از بیداری‏ بوزینه‏ها.با این تفاوت که در شعر«مهتاب» کورسوی امید.در اعمال همه‏ی ناامیدی‏ها در در دل نیما و«صبح»روشن است.ولی در این‏جا مرغ امیدوار است و مرد رهگذر ناامید. در نتیجه هم‏دردی«صبح»با نیما بی‏شباهت به دلسوزی مرد رهگذر به حال‏ مرغ نیست.

3-زمانه

همان‏گونه که در متن نقل شده از کلیله‏ و دمنه پیداست،زمان حادثه و داستان،شب‏ است.شبی سیاه‏تر از کارهای روز محشر. آیا شب شعر«مهتاب»سایه‏ی شوم همان‏ شب نیست؟:«می‏تراود مهتاب،می‏دخشد شبتاب،نیست یک‏دم شکند خواب به چشم‏ کس و لیک...».ظلمت شب شعر «مهتاب»قرینه‏ی ظلمت شب حکایت‏ «شبتاب»است.و از آن نیز دیجورتر، دل‏گیرتر،و پروهم‏تر.

شبی‏ست که تاریکی‏اش آن‏چنان سایه‏ گسترده است که نور ماه با تمام سبک‏ سیری‏اش،مثل پای شاعر آبله گرفته است و نمی‏تواند بتابد.بلکه می‏تراود-همانند زه‏ آبی از کوزه‏ی سفالی ماه تراوش می‏کند. بنابر سایه روشن نور ماه،سپیدی دندان‏های‏ مرده‏یی‏ست در عمق دخمه‏یی تاریک وهم. حال در این میانه آن‏چه چهره‏پردازی می‏کند جز شبتاب نیست.آه!با نور شبتاب کدامین‏ چشم‏انداز را می‏توان به نظاره نشست؟

4-سخن آخر

نیما یوشیج این شعر را در سال 1327 می‏سراید.یأس و ناامیدی نیما با شعر«روی‏ جدارهای شکسته»در سال 1326 آغاز شده‏ بود.در سال 1327 با سرودن شعر«مهتاب» به اوج می‏رسد.این ناامیدی نیما در سال‏ 1328 با سرودن شعر«سوی شهر خاموش» رو به تقلیل می‏نهد.

ذهن نیما جویای اشکال عینی و طبیعی‏ست تا از آن طریق به ارائه‏ی‏ جلوه‏های ذهنی خویش به‏پردازد.و مفاهیم‏ نمادین-اجتماعی و سیاسی را ترسیم نماید. ازاین‏روی،حکایت تمثیلی«شبتاب» سوژه‏ی بسیار مناسبی بوده است،تا نیما یوشیج شب زمانه‏اش را در بستر آن نقاشی‏ نماید.به نظر می‏رسد خودآگاه و یا ناخودآگاه،تحت تأثیر حکایت«شبتاب»قرار می‏گیرد.آن‏گاه که حکایت«شبتاب»در ناخودآگاهی می‏دود و رنگ و لعاب نیمایی به‏ خود می‏گیرد،از آن پس با پوششی از نماد با درون‏مایه‏ی اجتماعی و سیاسی،به شکل‏ شعر«مهتاب»پدیدار می‏شود.

بنابراین احتمال می‏رود«مهتاب» باز آفرینی«شبتاب»است.

منابع

1-ترجمه‏ی کلیله و دمنه،تصحیح و توضیح‏ مجتبی مینوی تهرانی،چ دهم،انتشارات دانشگاه‏ تهران،1373.

2-جویبار لحظه‏ها،محمد جعفر یاحقی،ج پنجم، انتشارات نیل،تهران،1382.

3-خانه‏ام ابری‏ست،دکتر تقی‏پور مدار،ج دوم، انتشارات سروش،تهران،1381.

4-گزیده‏ی اشعار نیما یوشیج،انتخاب و شرح‏ محمد ایوبی،نشر قطره،تهران‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود)

یادنامه‏ی منظوم‏ ابن امین

از شاعرانی که اشعار ایشان‏ درباره‏ی زنده‏یاد استاد سید علینقی امین(ابن امین)در ماهنامه‏ی حافظ یا در یادنامه‏ی‏ استاد به کوشش جناب آقای‏ احمد نیکو همت چاپ نشده است، استدعا داریم،نسخه‏ی نهایی‏ اشعار خود را برای چاپ در کتاب‏ «یادنامه‏ی منظوم»زنده‏یاد استاد امین که آخرین مراحل‏ چاپی خود را می‏گذراند،به آدرس‏ دفتر مجله‏ی حافظ به نام‏ این‏جانب دکتر محمد رضا بیگدلی ارسال دارند.

دنباله‏ی صفحه‏ی 61

ابو الفضل وکیلی قمی

ناگاه از جهان به جنان شد سخنوری‏ مردی ادیب صاحب دیوان و دفتری‏ پیوست روح او به خدا در گه نماز در سوک او سیاه به بر کرد کشوری‏ شب‏ها نخفت تا به سحر بهر دین حق‏ از دیده برفشاند بسا درّ و گوهری‏ با اشک و خون نوشت به اوراق دفترش‏ شعری لطیف و موعظه‏ی روح پروری‏ مویش سپید شد به ره دانش و هنر الحق که بود مرد ادبی سخنوری‏ آثار طبع او که همه بی‏نظیر بود مدح رسول بود ز کلک فسونگری‏ مردی فقیه بود و ادیب سخن‏شناس‏ با نظم و نثر مانده از او چامه‏ی تری‏ کارش مدام خدمت یاران خویش بود فکرش گره‏گشایی از کار مضطری‏ آن آیت امین به جنان رفت از جهان‏ گویی غروب کرد از این دهر اختری‏ دانی وکیلی این‏که گناهی نکرده بود رفت و نداشت واهمه از صبح محشری